



❖ انقلابی همیشه حاضر

اولین ارتباط علی اصغر شیشه چی با فضای انقلاب، به دوران نوجوانی و آشنایی اش با مرحوم آیت... طیبی بازمی گردد. اوزمانی به جمع مریدان آیت... طیبی پیوست که پای سخنرانی های بدون هراس این مبارز انقلابی علیه حکومت پهلوی نشست.

علی اصغر شیشه چی که در اوج روزهای انقلاب، جوانی بیست و هفت ساله بود، خاطرات بسیاری از وقایع مهم مشهد، همچون تظاهرات ۹ و ۱۰ دی، پایین کشیدن مجسمه شاه در میدان شهدا و درگیری های میدان تقی آباد به یاد دارد.

❖ بی قراری بعد از شهادت جواد

علی اصغر در نخستین روزهای پیروزی انقلاب و برای مقابله با هرج و مرج پیش آمده، به عنوان بسیجی، فعالیت خود را آغاز کرد و از سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۱، به عنوان معاون پایگاه بسیج مسجد شهید محمد منتظری در خیابان مطهری شمالی، مسئولیت انتظامات و امنیت محله را بر عهده داشت. او دوستانش در این مدت، صدها قبضه اسلحه و شمار زیادی از منافقانی را که قصد خرابکاری داشتند، شناسایی و دستگیر کردند. هم زمان با شروع جنگ، او به عنوان معاون پایگاه، ثبت نام و اعزام جوانان محله و مناطق اطراف به جبهه ها را سازمان دهی می کرد. با اوج گیری درگیری ها و صدور فرمان حضرت امام (ع)، آقا علی اصغر شور و اشتیاق حضور در جبهه را در خود احساس کرد. اما مسئول پایگاه، آقای حیدری، با این تصمیم مخالف بود و از او خواست شکیبا باشد.

در پی یک اتفاق تلخ، طاقتش از کف رفت و راهی جبهه شد. این حادثه دردناک، چیزی نبود جز شهادت برادرش، جواد. او در این باره می گوید: جواد با داشتن همسر باردار و یک فرزند، ندای امام را لبیک گفت و به جبهه رفت. روزی که خبر شهادتش را آوردند، من و پدرم در مغازه بودیم. دو نظامی به ما گفتند جواد دچار مجروحیت و قطع عضو شده و در بیمارستان است. پدرم با شنیدن این حرف گفت «اگر شهید شده، بگوئید: من طاقتش را دارم». جواد جزو اولین شهدای محله ما بود و جمعیت زیادی برای تشییع پیکرش آمدند.

شهادت جواد، تمام محله را در ماتم و اندوه فرو برد. پس از شهادت او، جوانان و نوجوانان بسیاری برای اعزام به جبهه، جلومسجد صف کشیدند. او که در بازگویی این خاطره منقلب شده است، درباره پیداشدن انگشتر برادر شهیدش چنین می گوید: چهل روز پس از شهادت جواد، دو نفر از بنیاد شهید به خانه ما آمدند و انگشتر او را آوردند. یکی از آن ها گفت این انگشتر را یک راننده آمبولانس از یک سرباز مجروح عراقی گرفته است. ما چرا از این قرار بود که آن سرباز یعنی در لحظات آخر، انگشتر را نشان داده و گفته بود این را از دست یک شهید ایرانی در آوردم. روی پیراهنش نام جواد شیشه چی نوشته شده بود.

❖ سقای جبهه

شیشه چی که دارای گواهی نامه پایه یک رانندگی است، در اولین اعزام به عنوان مسئول ترابری، بر فعالیت و هدایت خودروهای سبک و سنگین در منطقه باختران نظارت داشت. چند ماه بعد، به درخواست مسئولان لشکر ۵ نصر، همراه با چهار راننده دیگر، مسئولیت آب رسانی به نیروهای این لشکر در مناطق جنگی را بر عهده گرفت.

علی اصغر آقا تعریف می کند: دشمن که از تأثیر تشنگی در تضعیف روحیه نیروهای ما آگاه بود، ما را زیر شدیدترین آتش باران و موشک باران قرار می داد. در یکی از همین مسیرها، لاستیک ها و مخزن آب سوراخ شد. هر بار که برای بردن آب حرکت می کردیم، گویی آخرین روز عمرمان بود؛ چون آمیدی به بازگشت نداشتیم.

او خاطره ای شنیدنی از خالی شدن تانکرهای آب در جریان عملیات والفجر ۳ نقل می کند: قبل از شروع عملیات، همه مخازن آب لشکر را پر کرده بودیم و خیالمان راحت بود. اما شب بعد، مسئول لشکر اطلاع داد که تانکرها خالی اند و به آب نیاز فوری داریم. با تعجب گفتیم: برادر، اشتباه می کنید! ما دیشب همه تانکرها را پر کردیم. ممکن نیست خالی شده باشند، مگر اینکه سوراخ باشند. فرمانده در پاسخ گفت: دیشب، بچه های لشکر قبل از عملیات، غسل شهادت کردند و راهی خط شدند. با شنیدن این حرف، بغض گلویم را گرفت و از شدت غرور و شگفتی، برای این همه جان فشانی و اشتیاق رزمنده ها به شهادت، گریه کردم.

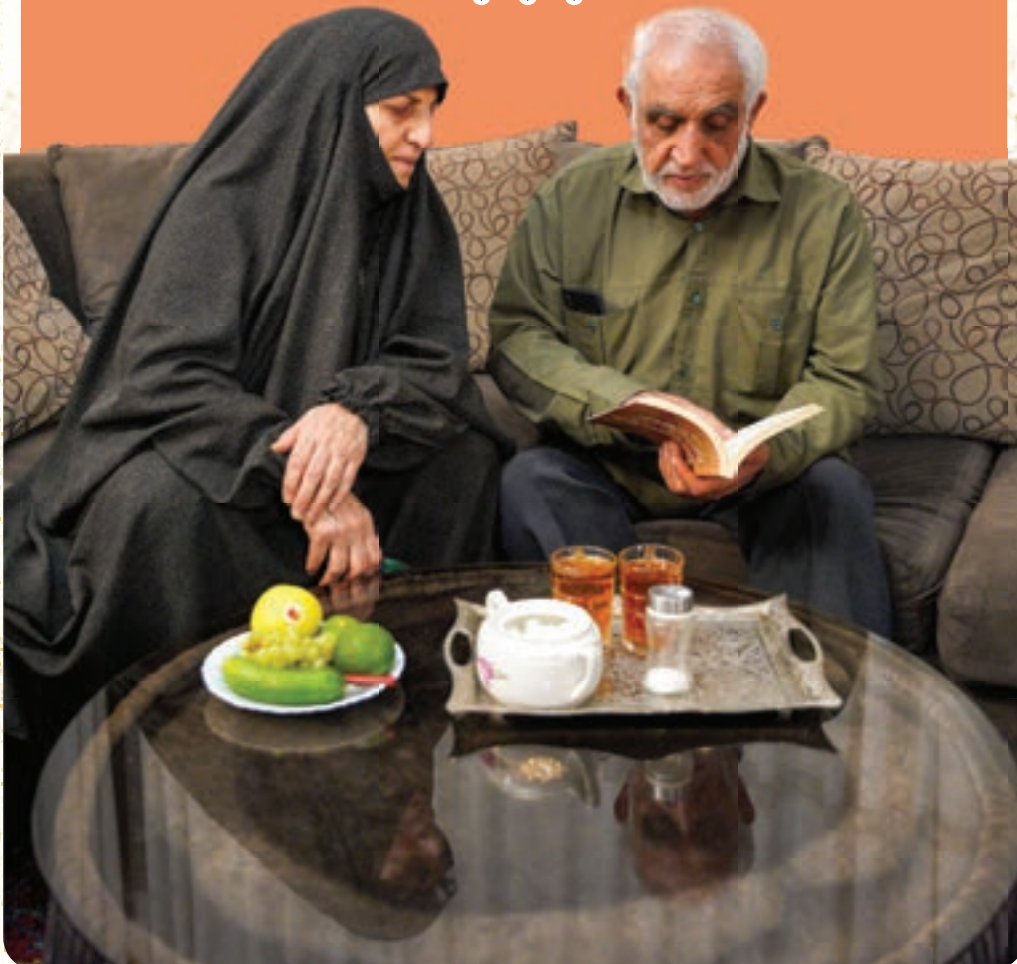
علی اصغر شیشه چی، رزمنده دفاع مقدس
از خطرات و رشادت های جنگ می گوید

انگار آخرین روز عمرمان بود

حسین برادران فرا با شروع جنگ، جواد، پسر بزرگ خانواده، در همان روزهای نخست، راهی جبهه و اولین شهید خانواده شد. پس از شهادت او، دیگر کسی طاقت ماندن در خانه رانداشت. پسران بزرگ خانواده، حتی کاظم که کوچک تر از همه بود، هوایی جبهه شدند. شهادت هاشم، برادر دوم، اتفاقی دردناک و کمر شکن برای پدر و مادر بود که در میانه های جنگ اتفاق افتاد.

در طول هشت سال دفاع مقدس، پنج تا از پسران خانواده شیشه چی و حتی پدر میان سال آن ها، دفاع از تمامیت ارضی و کیان جمهوری را ترک نکردند و تا روزهای پایانی در سنگر مبارزه با دشمن باقی ماندند. گاهی پیش می آمد که همه برادران به همراه پدرشان در منطقه عملیاتی حاضر باشند.

مرحوم حسن شیشه چی، پدر خانواده، با وجود همه سختی ها، به داشتن چنین پسران شجاع و نترسی می بالید و همواره شکرگزار خداوند بود؛ حتی در آن لحظاتی که پیکر دو فرزند شهیدش را در آغوش می فشرد. علی اصغر شیشه چی، انقلابی و رزمنده سال های دفاع مقدس، یکی از پسران این خانواده است که تا چند ماه مانده به پایان جنگ در جبهه ها حاضر بود و اگر دچار مجروحیت نمی شد، هرگز جبهه را ترک نمی کرد. خاطرات زندگی و جنگ او به تفصیل در کتابی با عنوان «شیشه های ترک خورده» به چاپ رسیده است.



داستان جلد